

هو العليم

بررسی حدیث رفع (2)

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه صد و هشتاد و دوم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم^۱

بحث راجع به حدیث رفع بود که ما از خصال صدوق آن حدیث را عرض کردیم؛ البته مرحوم صدوق در توحید هم این حدیث را نقل می‌کند^۲ و در سایر کتب دیگر با مختصر اختلافی این حدیث نقل شده است. مسئله در این است که همه فقها راجع به قضیه برائت به این حدیث استدلال کرده‌اند و خصوصاً همان‌طوری که عرض شد در فقره «**ما لا یَعْلَمُونَ**» به این حدیث استدلال شده است و مرحوم آخوند هم به این حدیث استدلال می‌کند.^۳

در اینجا قبل از تفسیر «**ما لا یَعْلَمُونَ**» بمانحن‌فیه یک شبهه‌ای به نظر می‌رسد که این حدیث در چه مقامی

گر گزندت رسد ز خلق مرنج *** که نه راحت رسد ز خلق نه رنج
از خدا دان خلاف دشمن و دوست *** کاین دل هر دو در تصرف اوست
گر چه تیر از کمان همی‌گذرد *** از کمان دار بیند اهل خرد ***
یعنی «قلب عدو فی تصرف الله تعالی یتصرف فی قلبه»

این سه بیت برای سعدی است. بعد من که نشسته بودم اینها هم بودند و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به من فرمودند: آقا سید محسن این را معنا کن ببینم که معنای این شعر چیست؟! «گر گزندت رسد ز خلق مرنج»!
من کلاس سوم ابتدایی - هم سن آقا سید محمدرضا - بودم و راحت گفتم:
معنایش این است که هر گزند و ناراحتی که از تو به مردم برسد، ناراحت نباش!
حاج اسماعیل گفت که به این می‌گویند موحد! گفت که این می‌گوید که بی‌خیال! شما منبرتان این بود؟! بسیار خوب علی‌ای حال جلوی طلبه صحبت کردن این چیزها را هم دارد دیگر!
خدا بیامرزد آقا شیخ حسن نوری را که به مرحوم آقا می‌گفت که خوش به حال شما که طهران برای مردم صحبت می‌کنید و خلاصه کسی به شما ایراد نمی‌گیرد و اعتراض نمی‌کند، منبر می‌روید و صحبت می‌کنید، می‌گفت که من در قم منبر می‌روم و اگر یک «اِنَّ» را «اَنْ» بخوانم تا دم در خانه دنبالم می‌آیند!
... شخصی شروع کرد از کتب اهل سنت تاریخ بعد از صدر اسلام و اینها را مطرح کرد و این موجب شد که روحانیون و علماء مطالعات خودشان را براساس کتب اهل سنت قرار بدهند و بروند ببینند این خلاف می‌گوید و بیان کنند همین‌طوری که نمی‌شود شعار داد، اینها موجب رشد می‌شود. می‌گویند که متکلمین گرچه مطلبی ندارند که در قبال فلاسفه عرضه کنند؛ ولی اشکالاتی که متکلمین می‌کنند فلاسفه را به تحقیق و تفکر مجبور می‌کنند؛ یعنی نفس اشکال اهمیت ندارد و اشکال در جای خودش نیست و در موقع خودش نیست؛ ولی تبعاتش خوب است؛ یعنی برای دفع این اشکال بالآخره انسان می‌بایست فکر کند.
*** گلستان سعدی، باب اول در سیرت پادشاهان، حکایت ۲۴.

^۲ التوحید، ج ۱، باب الاستطاعة، ص ۳۵۳، ح ۲۴.

^۳ کفایة الأصول، ج ۲، ص ۱۳۵.

هست؟ این حدیث، حدیثی نیست که ائمه علیهم السّلام با آن بر براءت استدلال کرده باشند؛ بلکه فقها استدلال بر براءت می کنند. البته بعضی از مواردی که می توان از آن استفاده کرد را ما از کلام ائمه هم راجع به این حدیث و البته احادیثی هم که مشابه به این حدیث است عرض می کنیم.

مسئله این است که این حدیث بر فقرات تسعه مشتمل است:

رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ الْخَطَايَا وَالنِّسْيَانُ وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَاسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةِ^۱.

تفاوت بین دو عنوان رفع و دفع

اگر ما به این حدیث نظر بیندازیم می بینیم که در متن حدیث، عنوان، عنوان رفع است نه عنوان دفع و آن طوری که مطرح می کنند می فرمایند که دفع در موردی است که حکم قبل از بیان و قبل از خطاب وجود خارجی نداشته است؛ یعنی از مرحله انشاء به مرحله فعلیت و تنجز نرسیده باشد. بنابراین در این گونه موارد دفع صحیح است یعنی «لَمْ يَكُنْ حُكْمٌ حَتَّى يُرْفَعَ بَلْ مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ اللَّهُ تَعَالَى يَدْفَعُهُ مِنْ نَفْسِهِ»؛ این معنا معنای دفع است. اما راجع به رفع اختلافی که در اینجا هست و این اختلاف را به لغت نسبت می دهند، می فرمایند که رفع در جایی و در محلی اطلاق می شود که حکم ثابت است؛ یا اینکه زمینه و استعداد ثبوت را دارد. فرض کنید که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من باب مثال صلاة اللیل واجب بود و بعد رسول الله «رَفَعَ الْوَجُوبَ»؛ یا اینکه فرض کنید آیاتی که در صلاة به مسجد الاقصی قبل از توجه به کعبه واجب بود، بعد حکم رفع می شود و عوض آن حکم، حکم دیگر که اتّجاه به سمت مسجد الحرام و کعبه است وضع می شود. این معنای رفع است؛ یا اینکه زمینه و استعداد آن موقع برای محل استعمال و اطلاق رفع است مانند اینکه در امام گذشته و سالفه احکامی بوده است که استعداد وضع آن احکام برای امت رسول الله تهیّو جعل حکم را در اینجا می کند. «و الله تَعَالَى رَفَعَ هَذَا الْأَحْكَامَ»؛ مثل صوم صمت و یا صوم وصال که در زمان امام سالفه بوده و از زمان حضرت موسی و عیسی بوده و بعد این در اینجا رفع شده است؛^۲ یعنی زمینه برای جعل و موقعیت برای جعل و استعداد برای جعل وجود دارد، این را در اینجا رفع می گویند. حالا بر این اساس می بایست که در امام گذشته چنین مسئله ای وجود داشته باشد؛ خطا و نسیان و مؤاخذه بر خطا و نسیان و اینها وجود داشته باشد.

خداوند در دلالت فقره «مَا لَا يَعْلَمُونَ» بر براءت

در اینجا نکته ای در این مطلب به چشم می خورد و این مسئله ای است که فقها متعرّض این قضیه نشده اند یعنی من در تقریرات و کتب قوم که راجع به این حدیث بحث می کردند ندیدم بیان کنند، آن نکته این است که

^۱ الخصال، ج ۲، باب التسعة، رفع عن هذه الأمة تسعة أشياء، ص ۴۱۷، ح ۹.

^۲ الکافی، ج ۴، کتاب الصّیام، باب صوم الوصال و صوم الذّهر، ص ۹۵، ح ۱.

ما ببینیم آیا اصلاً این روایت دلیل برای برائت است یا نیست؟ به این بیان که در صورتی ما می‌توانیم این روایت را به واسطه فقره «**ما لا يَعْلَمُونَ**» دلیل برای برائت بدانیم که منظور از «**ما لا يَعْلَمُونَ**» جهل به حکم باشد؛ یا به واسطه فقدان دلیل یا اجمال دلیل و یا تعارض دلیلین - تعارض ادله - اما اگر به این فقره در مقایسه با سایر فقرات توجه کنیم شاید متوجه این نکته بشویم که منظور از «**ما لا يَعْلَمُونَ**» مسئله دیگری است. ببینید روایت می‌گوید:

رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ الْخَطَايَا وَ النَّسيانِ وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدَ وَ الطَّيْرَةَ وَ التَّفَكُّرَ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةِ
 حالا «**ما لا يَعْلَمُونَ**» بماند. صحبت ما در این است که منظور از رفع چیست؟ «**رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ**»،

ظهور اولی این رفع همان مؤاخذه و عقاب است؛ مؤاخذه و عقاب که مترتب بر خطا و نسیان و امثال ذلک است، این مؤاخذه بر عقاب در اینجا قاعدتاً باید برداشته شود. این در اینجا برداشته می‌شود؛ ولی ممکن است که قضا و تبعات وضعی و امثال ذلک درباره این مسئله برداشته نشود. ما در بسیاری از احکام داریم که این احکام مترتب بر علم به تکلیف نیست؛ بلکه در مورد جهل به تکلیف هم حکم به قضا شده است مانند شخص مکلفی که صلاة خود را در حین قصد «**عشرة الأيام**» قصر می‌خواند، این بعد از التفات باید قضا کند **لا عكسه**، که در صلاة قصر تمام بخواند؛ ولی اگر صلاة تمام را قصر بخواند باید قضا کند. یا اینکه در صورت جهل به ماه رمضان باید صوم اول و یا به اصطلاح بعداً باید **يوم ثاني شهر رمضان** را قضا کند. یا نسبت به بسیاری از مسائل که این قضا آمده است، این قضا فقط در مورد عمد و تعمّد که نیست؛ بلکه در مورد جهل است و در مورد نسیان و خطا است. در این موارد قضا آمده است بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم که منظور از حدیث رفع در اینجا رفع قضا است و رفع تبعات تکلیفی این فعل مکلف خواهد بود، این یک مطلب.

یا اینکه در مورد احکام وضعی؛ ما بسیاری از احکام وضعی داریم که حتی با جهل به حکم هم منافاتی ندارند؛ من باب مثال اگر یک رضاع «**عَنْ غَيْرِ عَمَدٍ**» تحقق پیدا کند چه بسا موجب انفساخ عقد بین زوجین خواهد شد؛ یا اینکه اگر نکاحی برای طفل نابالغ مثل مراهق سیزده ساله یا دوازده ساله و امثال ذلک انجام بگیرد ما نمی‌توانیم بگوییم که زنا است، به خاطر اینکه داریم: «**عَمْدُ الصَّبِيِّ خَطَأٌ**» روایاتی در این مورد داریم. اما علی‌ای حال احکام وضعی در اینجا بر این مسئله مترتب است. پس در ترتّب احکام وضعی بین صبی و بالغ و امثال ذلک فرقی نیست؛ لذا اگر طفل ده ساله هم من باب مثال یک عمل خلافی انجام دهد - حالا چه مؤثراً یا

^۱ تهذیب الأحکام، ج ۱۰، کتاب الدیّات، بابُ ضمانِ النُّفوسِ و غیرها قائل، ص ۲۳۳، ح ۵۴:

«عن إسحاق بن عمار عن أبي جعفر عن أبيه عليهما السلام أنَّ علياً عليه السلام كان يقول: «**عَمْدُ الصَّبِيِّانِ خَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ**»».

ترجمه: «حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: عمد صبیان خطائی است که عاقله آن را برعهده می‌گیرد.»

مذکراً فرق نمی‌کند - تبعات وضعی قضیه که حرمت أم یا حرمت أخ یا بنت یا امثال ذلک باشد مترتب است. به نظر می‌رسد که در این قضیه ظاهراً فقط یک نفر مخالفت کرده که ظاهراً صاحب ریاض است ولی این مسئله اجماعی است چون احکام، احکام وضعی است. یا اینکه فرض کنید در مورد حقوق یا سایر تکالیف مترتبه بر فعل صبی، در تمام این موارد احکام وضعیت ضمان و امثال ذلک است تمام آنها مترتب است. بنابراین حدیث رفع نمی‌تواند احکام و تبعات وضعی تکالیف مترتبه بر خطا و نسیان و امثال ذلک را بردارد.

حالا راجع به این بحث مفصل می‌آید و اختلاف فقها در این معنای رفع صحبتش خواهد آمد و من فعلاً فقط می‌خواهم یک مناقشه‌ای در معنای حدیث رفع کنم که این روایت را از حجیت نسبت به برائت بیندازم. این فقط منظور ماست اما راجع به خصوصیات رفع و اختلاف در این زمینه که این حدیث بسیار محل معرکه آراء و اختلاف هست، در اینجا مفصل صحبت خواهد شد.

توضیح فقرات روایت

منظور از رفع: برداشته شدن مؤاخذه و عقاب

بنابراین منظور از رفع در این حدیث شریف مؤاخذه و عقاب است که مؤاخذه و عقاب برداشته شود و نظیر آیات قرآن که می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا^۱﴾ حالا می‌آییم این مسئله را مطرح می‌کنیم. وقتی که منظور مؤاخذه باشد اشکالی در اینجا وارد می‌شود و مسئله‌ای که در اینجا به نظر می‌رسد این است که این روایت در سیاق واحد آمده است و این فقره «**ما لا يعلمون**» را که «**مستدلٌ علیها بین الأعلام**» است با سایر فقرات هم طراز قرار داده است.

خطا و فرق آن با نسیان

«**الخطاء و النسيان**»، خطا به چه می‌گویند؟ نسیان به چه می‌گویند؟ نسیان در آن موردی است که مکلف عالم به حکم باشد و در علم به حکم فراموش کند و خیال کند الآن حکمش این است و به اصطلاح فراموش کند و انجام ندهد؛ مثلاً فراموش کند صلاة را **مُتَطَهَّرًا** بخواند یا فراموش کند و در ماه رمضان مفطرات را انجام بدهد. علم به حکم دارد و جهل به حکم ندارد؛ اما آن علم را فراموش می‌کند و عملی بر خلاف آن علمش انجام نمی‌دهد یا انجام می‌دهد، این را مورد نسیان می‌گویند؛ ولی خطاء این است که مکلف در مورد خطا علم دارد، می‌داند، می‌خواهد و ملتفت به علم است، اما اشتهاً **مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ** مطلب دیگری را انجام می‌دهد؛ مثلاً می‌خواهم آب بردارم بعد به جای اینکه دستم را بخوام به سمت آب دراز کنم، **خَطْئاً** این را

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶.

برمی‌دارم و می‌بینم اینکه داخلش آب نیست، آن آب است. این را می‌گویند خطا؛ در خطا مکلف عالم به حکم است و عالم به مصداق است متنها در مقام علم اشتباهاً به سمت **أَحَدُ الْمَصْدَاقَيْنِ** حرکت می‌کند، این را خطا می‌گویند.

مطلبی که در اینجا مطرح است این است که خطا و نسیان در اختیار مکلف نیست، خطا کی در اختیار مکلف است؟! نسیان در اختیار مکلف است؟! نسیان در اختیار مکلف نیست. یا من باب مثال در بحث اضطرار، اضطرار که در اختیار مکلف نیست. در اضطرار که موجب اباحه احکام ثانویه است و احکام اولیه را رفع می‌کند این در اختیار مکلف نیست. یا اگراهی که مکلف را اکراه بر یک مسئله می‌کند و یا مجبور می‌کند، تمام اینها که در اختیار مکلف نیست؛ اگر در ماه رمضان مکلف را اکراه کنند که اگر این آب را نخوری ما اعدامت می‌کنیم و به قتل می‌رسانیم، این اکراه است. انجام و فعل اکراه در اختیار مکلف نیست.

یا سایر فقرات را حساب کنید مانند «**الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ وَ التَّفَكُّرُ**»؛ حسد در اختیار مکلف نیست و یک امر نفسانی است، من به شخصی حسد می‌کنم؛ به خانه‌اش حسد می‌کنم و به مالش حسد می‌کنم و به موقعیت اجتماعی‌اش حسد می‌کنم، حسد در اختیار من نیست. بله، راه‌هایی برای تعدیل و تصحیح مزاج؛ مزاج روحانی و نفسانی نسبت به حسد و امثال ذلک هست ولی نفس حسد در اختیار مکلف نیست، فال بد زدن و تفأل خلاف زدن هیچ کدام در اختیار مکلف نیست. «**مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةِ**»، این برای اینها.

منظور از «**مَا لَا يَطِيقُونَ**» در قرآن و روایات

راجع به فقره «**مَا لَا يَطِيقُونَ**» هم معنای «**مَا لَا يَطِيقُونَ**» این است که آنچه را که ما طاقت نداریم، چون طاقت به معنای توان و قوه و استعداد برای اتیان فعل است، این را طاقت می‌گویند. می‌گویند که شما طاقت این عمل را دارید یا ندارید؟ یعنی قوای شما با فعل خارجی منطبق است یا نه؟ فرض کنید که یک وزنه‌ای در اینجا هست و یک جسم ثقیلی در اینجا هست و یک حجر در اینجا هست، آیا طاقت دارید این زجاج و این ظرف ماء را بردارید یا نه؟ این اصلاً طاقت نمی‌خواهد و طاقت در اینجا معنا ندارد. آیا شما طاقت دارید لیوان را بردارید یا ندارید؟! این سؤال لغو است. طاقت در کجا استعمال می‌شود؟! در آن جایی استعمال می‌شود که قوه و استعداد انسان با آن فعل خارجی تطبیق می‌کند و متعادل است، **لا أَكْثَرُ**؛ در آنجایی که اکثر است طاقت نمی‌گویند. مانند آیات قرآن؛ آیه‌ای که در مورد صوم است این طور می‌فرماید:

﴿**أَيَّامٌ مِّمَّكَ دُودَتْ ۖ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ ۖ طَعَامُ مِسْكِينٍ ۖ**﴾^۱

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴. انوارملکوت، ج ۱، ص ۵۷:

«روزه‌ای که بر شما مؤمنین واجب شده است در روزهای قلیلی است که به شمارش درمی‌آید؛ پس هر کدام از شما که مریض یا

مريض که اصلاً قادر بر صوم نیست و برای مسافر هم **مَنَّةٌ عَلَى الْعِبَادِ** واجب نیست. بعد به دنبال آن می‌آید: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾، ﴿عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ﴾ یعنی بر افرادی که طاقت صوم را دارند، «یطیقون» از «اطاقه» می‌آید؛ یعنی طاقت صوم برای آنها محقق است؛ یعنی این صوم با قدرت جسمانی اتیان به صوم برابری می‌کند و وقتی غروب موقع افطار می‌شود دیگر از حال می‌روند، این را معنای «یطیقون» می‌گویند. معنای «یطیقون» این نیست که قدرت ندارند، اگر قدرت ندارند تکلیف ندارند. یطیقونه یعنی قوای بدنی آنها و قدرت جسمانی آنها با صوم **من الفجر إلى الليل** تطبیق می‌کند، به نحوی که وقتی موقع افطار می‌شود دیگر از حال می‌افتند؛ این را یطیقونه می‌گویند. اینجا **مَنَّةٌ عَلَى الْعِبَادِ** این صوم برداشته می‌شود نه اینکه یعنی اصلاً نمی‌توانند، «**ما لا یطیقونه**» یعنی اصلاً طاقتش را ندارند، «یطیقون» یعنی طاقت دارند؛ ولی دیگر بعد از صوم برای آنها قوه‌ای نمی‌ماند مانند شیخ هرم یا طفل مراهمی که تازه بالغ شده و قدرت بر صوم ندارد، استعداد دارد یا هر کسی، فرق نمی‌کند؛ ۲۵ ساله سی ساله چهل ساله تمام این افراد که قوای آنها این طور است.

از اینجا ما استفاده می‌کنیم که احکام **مَنْزَلَةٌ مِنَ اللَّهِ** بر حسب متعارف عرف و براساس یک سنت عقلایی است، نه اینکه یک احکام **شاقَّ عَلَى الْعِبَادِ** است؛ یعنی این طور نیست شخصی که بر او روزه واجب می‌شود اگر از کار، کسب، اشتغال، عمل و اینها ساقط بشود باز روزه بر او واجب است. نه، روزه برای کسی واجب می‌شود که بتواند امور متعارف یومیۀ خود را به نحو متعارف انجام بدهد و اتیان کند؛ اما اگر نتواند، فرض کنید اگر روزه بگیرد دیگر نمی‌تواند به سمت عمل برود و اشتغال پیدا کند در اینجا روزه واجب نیست. چرا؟ چون در اینجا ﴿يُطِيقُونَهُ﴾ می‌آید و اگر بخواهد انجام بدهد این نمی‌تواند کار عادی و روزمرۀ خودش را انجام بدهد. این آیه یطیقونه در اینجا ما را متوجه این قضیه می‌کند که در مواردی که یعنی برخلاف متفاهم ما که عجم و فارس هستیم برخلاف متفاهم ما که عدم طاقت را در امور صعبه و مشکله استنباط می‌کنیم. فرض کنیم که می‌گوییم که آقا ما طاقت نداریم؛ یعنی مشکل است برای ما آقا ما طاقت نداریم از اینجا پیاده به اصفهان برویم و پیاده برگردیم در حالی که از نظر عقلی ممتنع نیست. مگر سابق انجام نمی‌دادند؟! از بلاد خودشان پیاده تا آنجا می‌رفتند و مطلبی نبوده است؛ ولی به امور صعبه و به امور مستصعبه ما اطلاق عدم طاقت می‌کنیم. ولی در عرب و اصطلاح شرع، عدم طاقت در آن موردی است که شخص اصلاً به طور کلی انجام دادن برای او ممکن نباشد؛ مانند آیه‌ای که در همین سورۀ بقره می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا

در حال سفر بود باید به تعداد روزه‌هایی که در ماه رمضان خورده است، قضا کند و بر کسانی که توانایی روزه گرفتن را ندارند فدیۀ واجب گردیده که عبارت از طعام دادن به مساکین است.»

أَلْ يَوْمَ بَجَالُوتَ وَجُنُودِهِ^۱ وقتی که این دو لشگر به هم متلاقی شدند، در اینجا وقتی که لشکر قلیله طالوت به لشگر و جند جالوت نظر انداختند، گفتند که ﴿لَا طَاقَةَ لَنَا﴾ یعنی قطعاً شکست با لشگر طالوت خواهد بود؛ فرض کنید که صد نفر با هزار نفر روبرو شوند. در اینجا استعمال ﴿لَا طَاقَةَ﴾ می شود و دیگر فرضاً «یَظِيقُونَهُ» استعمال نمی شود. بله، اگر من باب مثال ۱۰۰ یا ۱۵۰ نفر با ۲۰۰ نفر [روبرو شوند] این در معنای طاقت می آید، یعنی ما طاقت داریم یعنی ولو بیشتر هستند؛ ولی این زیادت، زیادتی نیست که موجب یأس شود؛ اما اگر زیادت، زیادتی بود که موجب یأس بشود در اینجا طاقت استعمال نمی شود و اینجا در معنای **عدم الطاقه** استعمال می شود. این قدر لشگر جالوت زیاد بود که لشکر طالوت گفتند که آقا اینها ما را یک لقمه می کنند و همان ساعت اول دخل ما را می آورند! دیگر نمی گویند که ما طاقت داریم، این را می گویند که طاقت نداریم ﴿قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا أَلْ يَوْمَ بَجَالُوتَ﴾ درست شد؟!

مفهوم «ما لا یعلمون» با توجه به وحدت سیاق

با توجه به این قضیه معلوم می شود فقره «**ما لا یظیقون**» هم در سایر فقرات در مواردی است که از اختیار مکلف خارج است؛ یعنی مانند حسد، طیره، خطا، نسیان و امثال ذلک از اختیار مکلف در اینجا خارج است. درست شد؟! حالا با توجه به این قضیه که تمام فقرات؛ «خطا»، «نسیان»، «**ما اکرهوا علیه**»، «**ما اضطرروا الیه**»، «**ما لا یظیقون**»، «الطیره»، «حسد»، «وسوسه»، تمام این **ثمانیة الفقرات**، خارج از قدرت و خارج از اختیار مکلف هستند با توجه به این مسئله «**ما لا یعلمون**» در اینجا چه معنایی پیدا می کند؟! آیا «**ما لا یعلمون**» همین است که آقایان می گویند؟! یعنی همین «**ما لا یعلمون**» مساوی با عدم جهل به حکم است؟! الآن همین که فرض کنید جهل عادی و جهل بسیطی که اجرای برائت و قوانین حلیت و اباحه و امثال ذلک در این موارد می آید، همان صرف عدم حکم؛ فقدان دلیل و اجمال دلیل و تعارض ادله، در این موارد جهل به حکم است، در این موارد «**ما لا یعلمون**» صدق می کند، به مقتضای «**ما لا یعلمون**» برائت جاری می کند، آیا این است؟! چطور می شود یک فقره در بین هشت تا فقره اختیاری باشد؟! «**ما لا یعلمون**» در صورتی است که مکلف قادر بر احتیاط است؛ یعنی می تواند احتیاط کند و می تواند کف نفس کند و می تواند از باب احتیاط آن امر را به نحو احتیاط لازم اتیان کند، فرض کنید که در جمع بین صلاة ظهر جمعه و امثال ذلک. حکم «**ما لا یعلمون**» اقتضاء می کند شخص مکلف ملتفت به حکم در اینجا برائت را جاری کند این با سایر فقرات در اینجا چه نوع تجانسی دارد؟! سایر فقرات در مقام عدم اختیار است، در مقام عدم قدرت است؛ مثل اینکه بگوییم که اگر شما به واسطه خطا، نسیان، اکراه، اضطرار، عدم طاقت، حسد و امثال ذلک قدرت بر فعل نداری، در

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۴۹.

این صورت مؤاخذه نیست؛ بعد یک دفعه می گویند که اگر قدرت بر فعل داری ولی علم به فعل نداری، این اصلاً تناسبی بین آنها نیست این اصلاً تناسب نیست. هشت مورد، مورد خروج از قدرت و تمکن است چطور «**ما لا يعلمون**» با توجه به التفات باز در اینجا بین اینها قرار گرفته است؟!

پس از اینجا ما استفاده می کنیم که «**ما لا يعلمون**» در این فقره مثل سایر فقرات است یعنی «**ما لا يلتفتون**» یعنی التفات ندارند، التفات به عمل ندارند و اصلاً در جهل بسیطی هستند که **من غیر**... مثل اینکه من تصور می کنم این امر حسن است و می روم انجام می دهم و یک دفعه متوجه می شوم این هم امر قبیحی بوده است، این را «**ما لا يعلمون**» می گویند. [من باب مثال] از ما سؤال می کنند و استنطاق می کنند که آقا چرا این عمل را انجام دادی؟! می گوییم که خیال می کردیم این کار خوبی است. خیال می کرده است یعنی «**ما لا يعلمون**» برگشتش به مواردی است که باز آن مورد در اختیار مکلف نیست. آن موردی است که مکلف آن عمل را حسن یا قبیح می داند [و بعداً کشف خلاف می شود]. مثل مواردی که در بحث تجرّی می گفتیم؛ در بحث تجرّی می گفتیم که فرض کنید که الآن من خیال می کنم که این آب است - «**ما لا يعلمون**» به این می آید - و می ریزم در این لیوان...^۱

«**ما لا يعلمون**» یعنی «**ما لا يلتفتون**» تصور بر این است که این موضوع خارجی داخل در تحت این عنوان است و ما به این عنوان این را می خوریم بعد معلوم می شود که این داخل در تحت عنوان دیگری بوده است، مثلاً عنوان خمر بوده و عنوان مسکر بوده و عنوان نجس بوده است؛ اینجا می شود «**ما لا يعلمون**». یعنی چه؟! یعنی در انطباق با سایر فقرات آن مسئله عدم قدرت مکلف بر فعل در اینجا ظهور پیدا می کند؛ پس دیگر بر این روایت نمی شود استناد کرد.

بنابراین این روایت نظیر آیه قرآن می شود که می فرماید:

﴿عَٰمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَمَلَكِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾^۲

^۱ من یک دفعه خیلی تشنه بودم و تقریباً از صبح تا عصر آب نخورده بودم و روزه بودم و موقع افطار بود و اصلاً صبر به چای و این حرف ها نداشتم و رفتم سر یخچال و یک شیشه آب بود برداشتم خوردم، خوردم خوردم و وقتی خوب سیر شدم تازه گفتم که آقا این چرا این مزه را می دهد؟! تازه متوجه تغییر شدم و دیدم آقا این دوايي است که در یخچال هست، خوب است نمردم! دوايي بود که روزی نصف استکان بیشتر نباید مصرف می شد! این قدر خوردم که اهل بیت ما وحشت کرد و گفت که الآن می میری و فلان... این را می گویند **ما لا يعلمون**!

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵.

ترجمه: «این رسول به آنچه خدا بر او نازل کرده ایمان آورده و مؤمنان نیز همه به خدا و فرشتگان خدا و کتب و پیغمبران خدا ایمان آوردند (و گفتند) ما میان هیچ یک از پیغمبران خدا فرق نگذاریم، و (همه یک زبان و یک دل) اظهار کردند که ما (فرمان

بعد می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾^۱

توضیح معنای استدعاء در آیه ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾

«إِصْر» به معنای سختی و به معنای ثقل است و معنای ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ استدعاء عقاب است یا فرض کنید که استدعاء رفع عقاب است و استدعاء رفع سبب برای عقاب و امثال ذلک خواهد بود. به جهت اینکه خطا و نسیان در قدرت مکلف نیست و همین‌طور اکراه، اضطرار، «ما لا یطیقون»، حسد و اینها در اختیار مکلف نیست. مؤاخذه بر این «ظلم علی الله» است درحالی که ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِّلْْعَبِيدِ﴾^۲ خداوند متعال اگر قرار باشد براساس خطا و براساس نسیان و براساس «ما لا یطیقون» شخصی را عذاب کند این ظلم است؛ چون در اختیار مکلف نیست. مثل نائم، ساهی، سکران، مغمی علیه و مجنون، اگر مجنون یک کاری را انجام بدهد آیا مستوجب عقاب است؟! حالا اگر خدا عقابش کند ظلم است، این ظلم مسلم است پس عقاب مترتب بر خطا و نسیان ظلم است، درحالی که آیه قرآن می‌گوید: ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِّلْْعَبِيدِ﴾ عقاب مترتب بر «ما لا یطیقون ظلم و الله لا یجوز علی نفسه أن یظلم مثلاً أحداً أو یعاقب أحداً علی عدم طاقته و علی خطاه و علی نسیانه و امثال ذلک».

بنابراین این استدعاء در اینجا فی غیر محله است؛ یعنی اصلاً استدعاء در اینجا معنا ندارد و فرض کنید معنایش این است که اگر خدا امر به الطیران فی الهوا کند این امر مستحیل متناً. این امر چطور ممکن است؟! الآن که ما مخالفت کردیم مستوجب عقاب هستیم؟! این رأی اشاعره شد دیگر، اینها همین را می‌گویند که امر به محال، محال نیست و عقاب بر آن هم محال نیست.^۳ اینکه صحیح نیست پس معنای آیه و معنای حدیث در اینجا این است که ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا﴾ ما را اخذ نکن یعنی این نسیان و خطا از نظر تکوینی

خدا را) شنیده و اطاعت کردیم، پروردگارا، ما آموزش تو را خواهیم و (می‌دانیم) بازگشت همه به سوی توست.» (محقق)

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶. ترجمه از انوار الملکوت، ج ۱، ص ۶۰ و معاد شناسی، ج ۳، ص ۵۹:

«خداوند به صاحب نفسی تکلیف ننموده است مگر به مقدار قدرت و توان او، ای پروردگار ما! ما را مورد مؤاخذه خود قرار مده، اگر ما در امری از امور نسیان کردیم و فراموش نمودیم یا آنکه خطا و اشتباه کردیم! ای پروردگار ما! کارهای سخت و مشکل را بر عهده ما قرار نده، از آن کارهای سخت و مشکلی که بر امت‌های پیامبرهای گذشته قرار دادی! ای پروردگار ما! بر ما تحمیل مکن کارهایی را که ما طاقت حمل آن را نداریم!»

^۲ سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۶. معادشناسی، ج ۶، ص ۱۸۸:

«و پروردگار تو هیچ‌گاه بر بندگان خود ستم روا نمی‌دارد.»

^۳ اصول فقه، مظفر، ج ۲، ص ۳۷۷.

بالآخره یک اثری را در ما به وجود می آورد، بالآخره ما خطا کنیم اثر وضعی دارد.

مثلاً نماز فی حدّ نفسه یک اثری دارد و عدم نماز کدورت دارد و خمر فی حدّ نفسه اثری دارد و شرب خمر یک اثر تکوینی دارد. معنای این آیه این است که آن آثار وضعی، آن آثاری که مترتب بر خطا و اکراه و «**ما لا یطیقون**» و «**ما لا یعلمون**» است، آن آثار تکوینی و وضعی را تو بردار، این معنایش می باشد. وقتی که ما یک خمیری را خوردیم، این خمر بخوایم یا نخوایم یک اثر تکوینی و وضعی در نفس ما ایجاد خواهد کرد مثل چاقو، اگر شما چاقو را بزنی در شکمتان فرومی رود و شما سکن را در قلبتان فروکنید فرومی رود؛ حالا چه **عن سهو** باشد چه **عن خطاء** باشد یا **عن علم** باشد، این فرومی رود و خون می آورد و منجر به قتل و اینها می شود.

افعالی که در عالم هست یک اثراتی دارد، ما استدعاء می کنیم خدایا این اثرات تکوینی بر این افعال را بردار؛ اگر ما **خطئاً و نسیاناً** یک عملی را انجام دادیم مثل **اکل میتة**، شرب خمر و امثال ذلک اثراتی که در عالم تکوین مترتب بر این عمل است خدایا آن اثرات را دفع کن و این اشکال ندارد، خداوند هم دفع می کند ولو اینکه اشتباهاً بوده است!

بالآخره رفع و وضع اثرات تکوینی **بید الله** است و همان طوری که خداوند مصرف در امور تشریع است، همان طور او مکون و مصرف در امور تکوین است. چرا می گویند که دروغ مصلحت آمیز اشکال ندارد، دروغ و کذب خودش مکدر نفس است و صرف نظر از اینکه یک عمل حرام است اصلاً مکدر است؛ اما همین دروغ و همین کذب در موقعیتی که مصلحت باشد منور می شود؛ یعنی نه تنها مکدر نیست؛ بلکه منور هم می شود و باعث چیزی نمی شود. این از تصرف تکوینی **من قبل الله** پیدا می شود. همین که خداوند می داند شما این دروغ و کذب را به جهت مصلحت می گویند، ملائکه می آیند این جهت خلاف و کدورت را مبدل به جهت نور و نورانیت می کنند و لذا شما در نفستان هیچ احساس کدورت نمی کنید؛ بلکه احساس نورانیت و روح و انبساط می کنید. این معنا معنای «**رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا**» است؛ «**رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا**» **إِنْ نَسِينَا** أو **أَخْطَاْنَا**؛ نه اینکه عقاب را بردارد، عقاب که اصلاً معنا ندارد. اگر عقاب باشد ظلم است؛ چون خطا و نسیان که در اختیار مکلف نیست مثل نائم می ماند؛ اگر نائم با پایش یک نفر را بزند و بکشد یا اینکه مجنون بیاید یک کاری را انجام بدهد خدا عقابش می کند؟! این ظلم است. بلکه در اینجا نسیان و خطا بالآخره موجب یک اثرات وضعی خواهد شد و آن اثرات وضعی در اعمال بعدی مکلف اثر می گذارد و در رفتارش اثر می گذارد و در حالاتش اثر می گذارد و او را از رسیدن به مراتب باز می دارد و مانع می شود! به واسطه این حدیث **منه على العباد** خداوند این اثرات وضعی مترتبه بر این اجزاء تسعه و فقرات تسعه را برمی دارد. پس این حدیث نمی تواند دلیل برای براءت باشد. تلمیذ: در «**ما لا یعلمون**» که فرمودید، آنجا هم ما اختیار نداریم، ما وقتی نمی دانیم چه جهل به حکم

داشته باشیم و چه جهل به موضوع؟

استاد: ولی اگر ملتفت باشید می‌توانید احتیاط کنید، اگر ملتفت باشید!

تلمیذ: اگر ملتفت باشیم.

استاد: بله، بحث در اینجا است که اگر شخصی ملتفت باشد چرا احتیاط نکند؟! در تعارض بین دلیلین

احتیاط می‌کند یا در شبهات وجوبیه جمع بین هردو می‌کند، چه اشکال دارد؟!

فرق اضطرار و اکراه

تلمیذ: فرق بین اضطرار و اکراه چیست؟

استاد: بین اکراه و اضطرار و کراهت و اینها فرق بر این است که اضطرار یک معنای عامی است و به عبارت دیگر با اکراه و اجبار قابل جمع است. در مورد اکراه اختیار با مکلف است اما در غایت سلب اختیار از او می‌شود؛ یعنی وقتی که شخصی را بر اتیان یک فعل اکراه می‌کنند، در غایت او مسلوب الاختیار است؛ یعنی در آن نیت فعلی و در تصور آن نیت فعلی که به چه عنوان انجام بدهد، در آن مسلوب الاختیار است. یعنی او را در آن نیت مجبور می‌کنند؛ اما از نقطه نظر عمل خارجی می‌تواند انجام ندهد، می‌تواند اعدامش کنند. به او بگویند که یا این را بخور و اگر نه اعدامت می‌کنیم. می‌گویند که اعدام کنید ولو اینکه مکرهاً، ولی اعدام کنید. ولی در مورد اجبار این است که اصلاً به طور کلی مسلوب الاختیار است حتی بالنسبه به فعل نه نسبت به نیت، در اوّلی بالنسبه به نیت مسلوب الاختیار بود، در دومی بالنسبه به فعل است مثل اینکه یکی را در حال روزه می‌خوابانند و دهانش را باز می‌کنند و آب می‌ریزند، این دیگر مجبر است. اضطرار با هردوی اینها می‌سازد؛ اعم از اکراه و اعم اجبار است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد